

کتابخانه مرجع بهائیت شناسی
www.bahaibooks.blogfa.com



دورویا چمره‌ما

دوروی چہرہ ہا

پبلشرز: ماسٹر پبلشرز، لاہور
پتہ: ۱۰۰، گلبرگ، لاہور
فون: ۷۶۶۱۱۱-۷۶۶۱۱۲
ایم ایچ: ۷۶۶۱۱۱-۷۶۶۱۱۲

داستانی کوتاه

در نگاهی به

دوروی چهره ها :

« چهره آنان که نماند فریبند و نهاد سخت هر اسنده دلار

ولین هر روز در این چنان بهم آید که در بارش نماند هر یک

بویژه آنون که نه تنها بر سر سحر فلان و لایزالند است در تاملون

کوشش آنان بلکه نه تنها در سر و کار این تدش پیرماست

بلکه نه تنها چهره و قشربکار افتاد . . .

دوره چاپ معادله

چاپ: سپهر - تهران
چاپ اول: سال ۱۳۵۱ - در ۳۰۰۰ نسخه
چاپ دوم: سال ۱۳۵۲ - در ۲۰۰۰ نسخه
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۵۴/۳/۷-۱۷

امتحانات نزدیک میشد و همه در جنب و جوش
و فعالیت بودند من هم با استفاده از لطافت هوا، در
پناه سایه درختها بالا و پائین می رفتم و درسهایم را
مرور می کردم، کاری که معمولاً محصلین را در این
اوقات به خود مشغول میکند و همه چیز را از یادشان
می برد. نمی دانم چطور شد که بفکر فرو رفتم، دیگر
کلمات و عبارات برایم مفهوم نداشت با اینکه چشمم
به کتاب بود، ولی اساساً فکرم جای دیگری سیر
میکرد، یادم افتاد که امروز صبح، پرویز، یکی از
همدرسانم را در گوشه ای خلوت دیده بودم که مشغول
ورق زدن دفترچه ای است که بی شباهت به تقویم بغلی
نبود، فاصله ما بحدی بود که میتوانستم دگرگونی چهره
او را، همراه با ورق زدن آن دفترچه احساس کنم
کنجکاویم تحریک شد و با اینکه معمولاً از دخالت در
کار دیگران خودداری میکنم، نمیدانم آنروز چطور
شد که بخود اجازه جلو رفتن و بدست آوردن آگاهی

دندان

بند

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة

بیشتر در این زمینه را دادم.

به سابقه آشنائی و محبتی که بین ما بود، جلو رفتم و سلام کردم، اولین جمله‌ای که روی این دفتر که حال معلوم شد تقویم بغلی است دیدم، «وحدت عالم انسانی» بود، قیافه پرویز درهم رفت و برعکس همیشه، با من سردی برخورد کرد و من فوراً فهمیدم که نمیخواسته سر از کارش در آن موقعیت حساس در آورم به بهانه پرسیدن اشکالی مربوط به درسهایمان، چیزی را سؤال کردم و با تشکر، از او جدا شدم ولی افکارم ناخودآگاه، متوجه آن عبارت شده بود، بخصوص که يك بار هم شنیدم چنین عباراتی را با مضای یکی از بزرگان، روی پرده سینماها نشان داده‌اند، ولی این بار میل شدیدی برای شناسائی بیشتر این قضیه، در خود احساس میکردم.... حال هم که عصر است و آفتاب می‌رود تا دامن خود را برچیند نمیدانم چرا دوباره گرفتار این افکار شده‌ام و هرچه میخواهم دیده و شنیده خود را کناری نهم و در این بحران امتحانات به درسهایم مشغول شوم گوئی قدرتم سخت سلب شده

است.

خلاصه بفکرم رسید که با بعضی همدرسانم که، معمولاً در این زمینه‌ها صاحب نظرند گفتگو نمایم، باین امید که فردا، کسی را خواهم یافت، افکار پراکنده‌ام را متمرکز ساخته مجدداً به درس مشغول شدم... پاسی از شب، گذشته بود که با عضلاتی خسته و کوفته و فکری درهم و مغشوش به‌خانه و رختخواب پناهنده شدم در حالیکه دوباره با خود میگفتم «وحدت عالم انسانی!!» این دیگر چیست؟ آیا مدینه فاضله حکمای یونان بنا شده و یا نظر جمعی از فلاسفه معاصر دائر به‌ازمیان برداشتن مرزها عملی شده است، خلاصه با این افکار خوابیدم و خوشبختانه دیگر در خواب گرفتار این مسئله نشدم.

صبح زود از خواب برخاسته راهی دانشکده شدم تا در جلسه امتحان شرکت کنم دوستان همدرس نیز جمع شدند و بعد هم استاد آمد و طبق معمول اوراق پخش شد و اجمالاً جلسه امتحان آنروز بخیر گذشت... کم کم ظهر میشد و فشار گرسنگی قدمهایم را بطرف

رستوران کشاند، غوغائی بود و همه با عجله مشغول ناهار خوردن بودند معلوم است که در این مواقع به تلافی وقت گذرانیها و تنبلیها باید کمی جنبید و از وقت حداکثر استفاده را نمود.

در گوشه‌ای از سالن، جلال و فرهاد را دیدم گوئی در عالمی دیگر هستند و اصولاً به هیاهوی اطراف خود توجهی ندارند. جلوی جلال چند کتاب رویهم ریخته بود که قیافه کتاب درسی نداشت و همینطور که مشغول حرف زدن بود گاهگاهی یکی از آنها را برمیداشت و مطالبی از آنها میخواند و بعد کنار میگذاشت.

قیافه جلال، بعکس فرهاد بسیار شاد و سرحال بنظر میرسید برای دومین بار ظرف این مدت کوتاه کنجکاو شدم و گوئی در مسیر جریان پیوسته‌ای افتاده بودم که بی توجه، بسوئی کشانیده میشدم با سابقه‌ای که از روحیات جلال داشتم و اینکه او را پسر مطلع و خوب و در عین حال دین‌داری می‌شناختم، بطرف میز آنها راه افتادم ولی عجیب بود میدانید چرا؟ چون

اولین قسمت از سخنان آندورا که شنیدم «وحدت عالم انسانی» بود.

بیاد جریانات روز گذشته افتادم و با قدمهای سریع جلوتر رفتم، ضمن سلام و معذرت گفتم: دوستان عزیز با اینکه فصل امتحانات است و همه بفراخور خود، درگیریهائی داریم راستش حوصله‌ام سرآمده زیرا مدتی است که جمله‌ای را می‌شنوم که از مفهوم واقعی آن آگاهی ندارم، منظورم همین وحدت عالم انسانی است که آنطور که از دور شنیدم موضوع سخن شماست، مایلم من هم پیش شما بمانم و در بحثان شرکت کنم، شاید چیزی دستگیرم شود.

جلال خیلی زود مرا پذیرفت، ولی رفتار فرهاد کاملاً نشان میداد که چندان تمایلی بحضور من ندارد، گوئی که بانگاه فریاد میزند: «تو دیگر کجا بودی که اینجا پیدا شدی»، ولی من به اعتبار تعارفات صمیمانه جلال نشستم و بزودی همراه با آندو، محیط و اطرافیانمان را بفراموشی سپردیم و تا آنجا که یادم نیست، این فرهاد بود که میگفت:

دوست عزیز، آخر تو چه میگوئی؟ کیست که این تعالیم را ببیند و سر تعظیم فرود نیاورد، آیا غافلی که وحدت عالم انسانی چه جهشی در میان اجتماعات پراکنده ما با این همه آراء مشتت بوجود آورده است، تمام روشنفکران جهان که امروز در پرتو دیانت بهائی زندگی میکنند با دیدن این فراز و صدها نظایرش که در آثار امر فراوان است کرنش کرده ایمان آوردند و امروز بعنوان مشعلداران برادری و برابری انسانها، همان انسانهایی که به تعبیر راهبران ما همه «باریک دارید و بزرگ یک شاخسار» به گوشه و کنار جهان مهاجرت می نمایند و توده فرسوده جهان را به سوی این تعالیم حیات بخش فرامیخوانند و....

من تازه فهمیدم که وحدت عالم انسانی مربوط به بهائیان است و بقول فرهاد بزرگانی که بهائی شدند تنها در پرتو این تعالیم و از جمله وحدت عالم انسانی چنین سعادت را یافته اند!! خوشحال شدم که معما کم کم حل میشد، فرهاد مجدداً شروع به صحبت کرد و اینطور ادامه داد:....

جلال عزیز تعصب بخرج مده بیا تا با هم در تأیید آنچه که قبلاً گفتم قطعه ای از عبارات یکی از بزرگان امر مقدس بهائی را در این زمینه بخوانیم تا تو، به یقین بدانی که سخنی بگزارف نگفته ام...

فرهاد دست برد و از داخل کیفش يك جزوه كوچك پلی کپی شده بیرون آورد، چندبار صفحات آنرا مرور کرد و خلاصه در قسمتی از آن چنین خواند:
از خطابات مبارکه است:

«جمیع می گفتند تعالیم بهاء الله فی الحقیقه مثل»
«ندارد و روح این عصر است و نور این»
«قرن، نهایت اعتراض این بود که اگر»
«میگفتند در انجیل هم شبیه این تعالیم هست»
«میگفتم از جمله این تعالیم و وحدت عالم»
«انسانی است این در کدام کتاب است نشان»
«دهید...»

فرهاد میخواست باز هم ادامه دهد که جلال با اشاره ای او را به سکوت خواند و کتابی را از میان

چند جلد کتاب که روی میزداشت، بیرون آورد و گفت:

فرهادجان این همان کتاب خطابات^۱ است که تو مطلب خود را به نقل از این کتاب از روی آن جزوه پللی کپی شده خواندی، چقدر خوب بود که دوستان بهائی عوض اینکه کتب دست سوم و چهارم را بخوانند به کتابهای دست اول و آثار اصلی رهبران خویش مراجعه میکردند و باصطلاح آب را از سرچشمه و قبل از کدر شدن آن بر میداشتند آنوقت حقایق بسیار برایشان معلوم میشد، مطلبی را که تو خواندی از صفحه ۱۹۱ این کتاب بود که براساس آن نویسنده اظهار داشته بود که وحدت عالم انسانی تنها و تنها از تعالیم مخصوصه بهائیت است ولی بیا تا باهم چند جمله‌ای از مجلد دیگر همین کتاب خطابات را که تحت عنوان خطابات حضرت عبدالبهاء جزء اول چاپ شده در صفحه ۲۱۵ بخوانیم که همین آقای نویسنده اظهار میدارد:

۱- خطابات مبارکه. چاپ تهران.

«جمیع مظاهر مقدسه خدمت بحقیقت»

«فرمودند... و تعالیم کل توحید عالم انسانی»

«والفت و محبت و یگانگی... بود.»

ملاحظه میکنی که درست برخلاف آنچه که شما

نقل کردید در اینجا ذکر شده است... ولی آیا بهمین

تنها باید قناعت کرد؟ مسلماً خیر. باز در صفحه ۲۱۳

و ۲۱۴ این کتاب هم چنین میخوانیم:

«جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقتند... حقیقت»

«وحدت عالم انسانی است... انبیای الهی»

«جمیعاً منادی حقیقت بودند.»

قیافه فرهاد پس از شنیدن این جملات خیلی

دیدنی بود او که تا چند لحظه پیش با کمال اطمینان

وحدت عالم انسانی را از تعالیم مختص بهائیان خوانده

بود اینک بسادگی میدید که رهبر او برخلاف این ادعا

سخن گفته است، اما جلال دیگر مهلت تفکر بیشتری

بفرهاد نداد بلکه بار دیگر همان کتاب قبلی را باز کرده

و چنین ادامه داد...

فرهاد جان: خوبست بار دیگر صفحاتی از این

کتاب را باهم مرور نمائیم، این مطالب را از صفحه ۱۸ و ۱۹ آن برایت میخوانم:

- «جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی»
- «کوشیدند و خدمت بعالم انسانی کردند زیرا»
- «اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانی است»
- «حضرت موسی خدمت بوحدت عالم انسانی»
- «نمود حضرت مسیح وحدت عالم انسانی را»
- «تأسیس کرد حضرت محمد اعلان وحدت»
- «عالم انسانی نمود انجیل و تورات و قرآن»
- «اساس وحدت عالم انسانی را تأسیس نمودند»
- «.... حضرت بهاءالله تجدید تعالیم انبیاء»
- «فرمود....»

ضمناً باید متوجه باشید که پدر نویسنده همین کتاب یعنی بهاءالله در صفحه ۱۲۶ یکی از کتبش بنام بدیع که متأسفانه فعلاً همراه نیست، اظهار میدارد:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر مقدسه الهیه»

«راه نبوده و نخواهد بود.»

گویانکه اینهم مطلب تازه‌ای نیست و قرآن سالیانی

پیشتر بعنوان يك محك ارزنده برای شناخت هرچه بهتر انبیاء از آنان که بدروغ مدعی چنین مقاماتی میشوند فرموده بود:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا»
 «فیه اختلافاً کثیراً.»^۲

«آیا در قرآن اندیشه نمی‌نمایند که اگر از»
 «جانب غیر خدا بود در آن تناقض فراوان»
 «یافت میشد.»

بهر صورت قضاوت را بعهده عقل و وجدان تو میگذارم تا ببینی شخصی که قدرت تنظیم افکارش را حتی برای نوشتن چند صفحه و ایراد چند جمله خطابه و سخنرانی در دست ندارد آیا میتواند به پیشوائی دینی برگزید؟....

سخن که به اینجا رسید فرهاد سخت عصبانی بنظر میرسید بعکس من که بینهایت خوشحال بودم زیرا مسئله‌ای را که مدتها ذهنم بدان مشغول بود این چنین سهولت حل شده میدیدم. در عین حال فرهاد پس از

۲- قرآن، سوره نساء، آیه ۸۲

پاسی اندیشیدن به سختی بزبان آمد و گفت:

دوست عزیز: اجازه بده که بی پرده بگویم که سخت تنها بقاضی رفته‌ای و اگر آشنائی بیشتری بامتون بهائی داشته باشی هیچگاه این چنین یکطرفه قضاوت نخواهی کرد. زیرا رهبران خردمند ما باینش الهی خویش چنان طرحهای عالمانه‌ای برای عملی شدن این موضوع داده‌اند که در حد خود بی نظیر است مثلاً حضرت عبدالبهاء در کتاب مکاتیب خویش در جلد سوم چنین میفرمایند (در این موقع جلال کتاب مکاتیب را که گویا در کیف داشت بیرون آورد و بدست فرهاد داد وی پس از دقایقی چند از صفحه ۱۶۵ آن چنین خواند):

«بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار»

«را بمثابه یارنوازش فرمائید دشمن را دوست»

«بینید و اهرمن را ملائکه شمارید جفا کار»

«را مانند وفادار بنهایت محبت رفتار کنید و»

«گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن»

«وختامشك معطر بمشام رسانید...»

حال دیگر نوبت منست که بشما بگویم چرا آثار

را بطور جمعی مطالعه نمیکنید و این چنین بیرحمانه و براساس غرض و تعصب صحبت مینمائید... در این موقع که صدای فرهاد اوج میگرفت جلال بمیدان سخن آمد و گفت: فرهاد عزیزبد نیست که قسمتی از صفحات ۲۱۱-۲۱۲ همین کتابرا هم من برای تو بخوانم تا بهتر معلوم شود که چه کسی تنها بقاضی می‌رود و براساس جمود و تعصب سخن میگوید:

«با شخص ظالم یا خائن و یاسارق نمیشود»

«مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او»

«میگردد نه انتباه او، کاذب را آنچه ملاطفت»

«نمائی برد روغ میفزاید... مثلاً اگر گرگی»

«را رأفت و مهربانی نمائی این ظلم به گوسفند»

«است.»

من از این همه حضور ذهن جلال متعجب بودم

که چقدر بجای و با چه تسلطی نسبت به مدارك معتبر

بهائیان سخن میگوید و در دل اینهمه آمادگی او را تعجب

کردم. بد نیست همین جای یادآور شوم من

حافظه‌ای نداشتم که این مطالب را عیناً با خط

بتوانم ثبت و ضبط کنم بلکه آنروز فقط به نوشتن کلیات و شماره صفحات مورد استفاده قناعت کردم و وقتی تصمیم گرفتم که جریان این گفتگو را برای شما هم بنویسم مجبور شدم که یکبار دیگر به جلال مراجعه نموده و نوشته‌هایم را با نظراو و تطبیق مدارك نقلی با کتب اصلی تنظیم نمایم؛ بگذریم. جلال مطلب فوق را یکبار دیگر هم خواند و از فرهاد پرسید خلاصه تکلیف را روشن نمائید که کدامیک از این دو طرح قابلیت اجرا دارد و باید عملی شود. آیا فکر نمیکنی که در میان این دو عبارت کاملاً متناقض، آدمی سرگردان و حیران باقی میماند و نمیداند که سرانجام کدامیک را باید انتخاب نماید؟

بمن جواب بده که این بکدام منطق درست است که انسان، ظالم و عادل را به يك دید بنگرد؟ آیا نظامی که خادم و خائن را در کنار هم قرار میدهد قابلیت اداره انسانها را دارد؟ این خوش بینی‌های بیهوده جز تخطئه همه ارزشهای عالی انسانی ثمره‌ای ندارد بلکه باید واقع بین بود و یار و اغیار و اهرمن و ملائکه را

آنطور که هستند باید دید و مطالعه کرد، باید قبول کنیم که آن الگوهای نابخردانه «صلح کل» جز بدبختی برای جامعه بهره‌ای بیار نمی‌آورد.

خلاصه فرهاد عزیز انسان باید بکوشد که بلحاظ فکری روی پای خویش بایستد و فکری را که خوب شناخته در صدد تبلیغش برآید و الا اگر بلندگوی افکار ناشناخته دیگران شود و القائات بی‌دلیل دسته‌ای را بپذیرد این چنین گرفتاریها را نیز بدنبال خواهد داشت، باور کنید که هیچوقت اینقدر خوشحال نبودم. از اینکه اتفاق ساده‌ای موجب شده بود در صحنه‌ای که موافق و مخالف هر دو به گفتگو نشسته‌اند شرکت کنم و از ثمرات مطالعات و تحقیقات آنها بهره گیرم بخصوص که میدیدم مدارك معتبری نیز بلحاظ جامعه بهائیت در دسترس است که مسلماً باین سادگی در جای دیگری بدستم نمی‌افتاد، بهر صورت خوشحال بودم و در انتظار دنباله گفتگو که فرهاد مجدداً شروع کرد:

جلال فکر نکن که مطلب آنچنانست که تو تصور کرده‌ای این مطالب همه جواب دارد و من بزودی

ضمن تماس با بزرگانمان جواب این سخنان را که خیال کرده‌ای بنیانهای عقیدتی مرا سست کرده برایت خواهم آورد، گمان مبری که من بیدی هستم تا با این مختصر بادها بلرزه در آیم همین فردا جوابش را خواهم آورد و تو خواهی دانست که اینها همه القائات دشمنان ماست و تو هم تحت تأثیر آنهایی قرار گرفته‌ای که با چنین سخنانی سد تبلیغ امرالله در خطه پهنای ایران شده‌اند و...

فرهاد چنان محکم صحبت کرد که من کمی بر خود لرزیدم از طرفی سخت آزرده خاطر شده بودم و با خود میگفتم که آیا این منطقی است که انسان در صدد معرفی و تبلیغ مسئله‌ای برآید آن وقت تا از او یکی دو سؤال میشود بعد بی اطلاعی بگوید که میروم و سؤال میکنم؛ چرا تا وقتی خود آنرا نشناخته در صدد ارائه‌اش به دیگران برآید. بهر صورت طوری وانمود میکرد که سخنان جلال سهولت پاسخ داده خواهد شد، در همین وقت بار دیگر جلال رشته سخن را بدست گرفت و گفت:

فرهاد عزیز متأسفم، با اینکه شما خود قائلید که در موضوعات باید تحری حقیقت و حقیقت جوئی نمود و قبل از تحقیق کامل نباید چیزی را پذیرفت در عین حال خود عامل به این گفته خویش نیستید ولی مانعی ندارد، بد نیست حال که خیال مراجعه به بزرگانمان را داری من مطالب دیگری نیز در این زمینه دارم که مدتهاست همچنان برایم بی جواب مانده است اجازه بده آنها را نیز برایت مطرح کنم که به يك باره جواب همه را برایم یاوری.

مطلب اول: «اینکه ظاهراً موضوع وحدت عالم انسانی سالیانی پیش در اسلام از طرف قرآن و پیشوایانش مورد گوشزد واقع شده نقشه‌ای عالمانه و عملی برای پیاده شدن این طرح ارائه داد همه میدانند که اسلام سید قرشی و سیاه حبشی و سلمان پارسی را بدون توجه به امتیازات موهومی در کنار هم به يك صف قرار داد و در يك خطاب به عامه جهانیان اعلام کرد که: «ای انسانها ما شما را از يك پدر و مادر» «آفریدیم و به قبایل و دستجات مختلف تقسیم»

«کردیم تا یکدیگر را بشناسید بدرستیکه»
 «گرامیترین شما نزد پروردگار پارساترین»
 «شمایند»^۳

فرهادجان می بینی که قرآن همه انسانها را در یک ردیف قرار داده تنها وجه برتری آنان را بر یکدیگر زهد و تقوی و پرهیزگاری میداند، اسلام برای قاطبه انسانها ارزش قائل است صرف نظر از آنکه دارای چه دین و مذهبی باشند آنجا که می فرماید:

«هر کس رشته حیات انسانی را قطع کند گویا»
 «تمام انسانها را نابود کرده است و آنکس»
 «که فردی را حیات بخشد بسان اینست که»
 «جهانیان را هستی بخشیده است.»^۴

ملاحظه می فرمائید که قرآن ارزش هر فرد انسانی را همانند تمامی جامعه انسانی به حساب آورده است.

۳- قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳،
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
 شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.»

۴- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۳۲،
 «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
 النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا.»

فرهاد عزیز، اسلام پس از این سلسله عبارات در کادر محدودتری با اهل کتاب صحبت میدارد و ایشان را بسوی وحدت از راه مشترکات در عقیده دعوت نموده میفرماید:

«بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی آنچه میان»
 «ما و شما مشترك است باینکه جز خدای»
 «معبودی را نپرستیم واحدی جز او را بر»
 «خویش سرور قرار ندهیم و براو شرك»
 «نورزیم»^۵

البته اگر بخواهم در این زمینه باتو مفصل صحبت کنم حرفهایمان بدرازا خواهد کشید اجمالاً میخواهم بگویم آنچه را که در ذهن و فکرت بنام تعالیم نو و ابتکاری القاء شده از جمله همین وحدت عالم انسانی نه تنها تازگی ندارد بلکه تجدید همان فرموده های

۵- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۶۴:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»
 «الَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا»
 «مِنْ دُونِ اللَّهِ»

قرآن منتهی در قالبهای جدید و نامأنوس است
ولذا به تخریب تا تجدید نزدیکتر است و اگر این قبیل
عبارات سبب ارزشمندی مکتبی میشود بناچار و بدلیل
«الْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ» باید سراغ بنیانگزار اینها رفت؛ پیامبر
اسلام بارها میفرمود:

«عرب را بر عجم و پارسی را بر تازی، سیاه»

«و سپید را بر یکدیگر جز به تقوی و پرهیزگاری»

«هیچ برتری نیست.»^۶

اگر میخواستیم مفهوم واقعی و در عین حال عملی
وحدت عالم انسانی را بیابی و بدانی که اسلام تنها
ایده‌ای نارسا و خشک و عباراتی توخالی نیست بلکه
هر جا صحبت کرده نمونه‌های عملی جالبی نیز ارائه
داده است، بد نیست بفرمان گهربار علی علیه السلام به
مالك اشتر آنهانگام که وی را به استانداری مصر
میفرستاد توجه کنی تا حقیقت بر توجوه بیشتری بنماید

۶- تفسیر العوزان، جلد ۱۸، صفحه ۳۶۳:

«لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ وَلَا لِلْعَجَمِ عَلَى الْعَرَبِ وَلَا»
«لِالسُّودِ عَلَى الْبَيْضِ وَلَا لِلْبَيْضِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى»

علی (ع) خطاب به مالك در باره مردم مصر و تقسیم
بندی آنان می فرماید:

«فَأِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُوكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرُكَ»

«فِي الْخَلْقِ»^۷

«مالکا مردم بدو گونه‌اند یا برداران دینی تو»

«و یا هم‌نوعان تویند.»

و میفرماید:

«أَشْرَقَ قَلْبُكَ الرَّحْمَةَ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَإِلَّا حَسَانَ إِلَيْهِمْ»

«وَلَا تَنْلِهِمْ حَيْفًا وَلَا تَكُنْ عَلَيْهِمْ سَيْفًا.»^۸

«باید که قلب ترا پوششی از مهر و محبت»

«نسبت به تمامی مردم فراگیرد، بر آنان ستم»

«روا مدار و مبادا که برایشان همچون شمشیر»

«تیز و برنده باشی.»

فرهاد عزیز، باور کن هر چه می‌خواهم حرفم را
در این زمینه قطع کنم دلم راضی نمیشود گویا اینکه وقت
نهارست و از طرفی دیگر هنگامه امتحان، اما هم‌ناهار
را میشود دیرتر خورد و ظاهراً یکی دو ساعت وقت
هم ضروری بدرس نمی‌زند زیرا من بعید میدانم که دیگر

بتوانم باتو این صحبتها را در این سطح ادامه بدهم لذا دلم میخواد که امروز مفصلتر با تو صحبت کنم.... سخن جلال گل انداخته بود و مرتباً صحبت میکرد و همراه با صحبتهای او این من بودم که گل از گلم می شکفت و بعکس من فرهاد سخت گرفته بنظر میامد. در عین حال مطلبی برای من از بیانات اخیر جلال تولید ابهام کرد و آن اینکه او به فرهاد میگفت:

«بعید میدانم که دیگر بتوانم باتو این صحبتها را ادامه دهم» بهر صورت جلال در دنباله صحبتهایش چنین اضافه کرد:

فرهاد عزیز: تو بین که پیامبر ما چقدر جالب برادری و برابری انسانها را بطور قاطع و صریح اعلام مینماید آنجا که میفرماید:

«الْإِنْسَانُ أَخُ الْإِنْسَانِ أَحَبُّ أُمَّ كَرَّةً»

«انسانها خواه و ناخواه با یکدیگر برادرند»

تو برای اینکه بدانی اسلام صرفنظر از محدوده مسلمانان برای مطلق انسانها بلحاظ اینکه انسانند و پس، ارزش قائلست به این بیان پیامبر ما گوش فراده

که فرمود:

«رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَاصْطِنَاعِ»

«المَعْرُوفِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ»

«سر آغاز خرد بعد از پذیرش دین دوستی با»

«همه انسانها و محبت ورزیدن به ایشان و»

«گزینش نیکیها برای همه آنان اعم از نیکو»

«کار و بدکار است.»

این مفهوم عالی ارزشمندی انسانهاست که چنین قاطعانه بوسیله رهبر گرامی ما عنوان میشود.

شاید تو ندانی که یکی از بدترین طبقات مورد

سرزنش قرآن مشرکین هستند آنان که حق را زیر پای

گذاشته و از پذیرش خدای واحد سرباز زده اند و

برخلاف منطق علم و عقل با خدا پرستان به ستیز

پرداخته اند، اما قرآن هنگامیکه درباره همین مشرکین

صحبت میکند می فرماید:

«ای پیامبر اگر از این مشرکین فردی بتو پناهنده»

«شد او را در پناه خود گیر تا کلام پروردگار»

«را بشنود آنگاه او را به محل امنی رهنمون»
 «باش.»^{۱۰}

حال انصاف ده که آیا تعابیری زیباتر از اینها که شنیدی پیرامون مسئله مورد بحثمان میتوان سراغ داد، خصوص آنکه این عبارات و صدها نظیرش در محیطی خفقان آور بلحاظ فرهنگ اجتماعی بیان شده و تنها ایده‌های خشک و نارسا نبوده است، بلکه بزودی مدنیستی جهانگیر براساس همین تعالیم پی‌ریزی شد و مدت‌ها اکثری از مردم جهان در پرتو این راهنماییهای ارزنده، زندگی بمفهوم واقعی داشتند و از آنزمان که روی از آنها برتافتند يك يك گریبانگیر مشکلات بنیانکی شدند... بگذریم اگر بخواهم سخنم را در این زمینه تعقیب کنم باین آسانیه‌ها به پایان نخواهم رسید، لذا فرهاد جان فعلاً بهمین چند نمونه مختصر قناعت مینمایم باین امید که توانسته باشم برای توثابت

۱۰ - قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۶:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَةَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا أَمَرَهُ»

کنم که «وحدت عالم انسانی» بمفهوم اصیل و با رعایت جنبه واقعی آن نه صورت رویائی و در عین حال استعماری آن که غایت نظر معتقدین به صلح کل است طرحی نو و ابتکاری تازه برای جامعه انسانی نیست بلکه موضوعی است که در تاریخ سابقه مدیدی دارد و در دیانت اسلام در زمینه عملی نمودن این طرح گفتگو و کار فراوان شده است. و ملاحظه کردی که این اعتقاد «عدم اختصاص این تعالیم به بهائیت» را عیناً از زبان پیشوای تو نیز به ثبوت رسانیدم....

سخن جلال به اینجا که رسید متوجه شدم فرهاد خیال رفتن دارد منم برای جلوگیری از عزیمت او فوراً دستور ناهار را دادم و این خود سبب شد که اولاً در این فرصت کمی از ناراحتی فرهاد کاسته شود و ضمناً عاملی بود که میتوانست سبب ادامه بحثمان نیز بشود اتفاقاً مطلب همین گونه شد که من تصور میکردم و بعد از ناهار مجدداً جلال رشته سخن را بدست گرفت... خوب، ناهار فرصتی برای تجدید نیرویمان بود هم برای من که باز هم خیال سخن گفتن دارم و هم

برای شما بخصوص توفرهاذ عزیز که می بینم قسمت‌های زیادی از حرف‌های مرا نوشته‌ای و چون قصد مراجعه و پرسش را داری قبلاً باید بگویم که قسمت اخیر صحبت‌م بمراتب برای تو جالبتر خواهد بود زیرا من میخواهم با يك مرور بسیار تند و اجمالی بر بعضی آثار بهائی که فعلاً موجود داریم این مطلب را به ثبوت برسانم که اساساً در بهائیت يك سلسله عبارات وجود دارد که صریحاً وحدت عالم انسانی را نقض مینماید و من تا این زمان که با تو سخن میگویم با بسیاری از بهائیان این مطالب را مطرح کرده‌ام که متأسفانه جوابی روشن نیافته‌ام لذا بر آن شده‌ام که همه جا بگویم بهائیت همانند شخصی دو گونه است که «دو روی چهره‌ها» در وی به سختی در نزاع یکدیگرند و برای اینکه تو نیز بر این ستیز آگاهی یابی بدنیست به مطالبی که بعد از این برایت میگویم بیشتر توجه کنی:

توفرهاذجان شاید باور نکنی اول کسی که در بهائیت برخلاف جهت وحدت عالم انسانی حرکت کرده همان پیشوائی است که شما صدور این تعالیم را

به او نسبت میدهید مقصودم جناب میرزا حسینعلی نوری است، همانکس که شما وی را حضرت بهاءالله میخوانید، توجتماً در جلسات و محافل بهائی هنگام مناجات بوده‌ای و در اینصورت کتاب ادعیه حضرت محبوب را خوب می شناسی در صفحه ۱۹۶ این کتاب درلوح احمد از قول همین پیشوا چنین آمده است:

«كُنْ كَشْعَلَةَ النَّارِ لِأَعْدَائِي وَكُوْثِرِ الْبَقَاءِ لِأَحِبَائِي»

«بر دشمنانم همچون شعله‌های آتش،»

«سوزاننده و بر دوستانم چون چشمه آب،»

«حیات بخش باش...»

آیا اینست مفهوم آن عبارات دلفریبی که تو در آغاز گفتگوی امروزمان بنام يك طرح نو برای جهان پر آشوب از آن دم میزدی آیا همه بار يك دارید و برگ يك شاخسار همین است و بس؟...

در اینجا فرهاد بمیان سخن جلال آمد و گفت:

جلال متأسفم که باید صریحاً بتو بگویم که بسیار متعصبی و برای اثبات يك مطلب واهی حاضری حتی عبارات را هم ناصحیح معنی کنی تا موضوعی را

بخیال خودت ثابت کنی مثلاً همین عبارتی که خواندی سخت در معنی آن اعمال غرض کردی، حضرت بهاءالله خطاب به احمد در این لوح میفرماید: که تو برای دشمنان من چراغ راهی شعله افروز باش، مانند پرتو آتش راه اینان را روشن کن همانند شعله آتش جانبخش، برای آنان که در برودت اعراض و انکار من افتاده اند باش، ولی تو باین سادگی عبارت را به خیال خودت ترجمه میکنی و بعد هم بما و عقایدمان افترا می‌بندی آیا این از انصاف بدور نیست؟ و آیا اینست رسم مسلمانی؟...

در اینجا بفکر افتادم و در چهره جلال خیره ماندم سایه کدورتی در چهره اش بچشم می‌آمد فکر کردم بخاطر صحت مطالب فرهاد است ولی من که ادبیات رشته اصلی کارم را تشکیل میدهد، با همه بی‌اطلاعی دریافته بودم آنچه را که فرهاد به جلال نسبت میداد عیناً در مورد خودش صادق بود که عبارتی باین سادگی را این چنین بدلخواه به ترجمه و تفصیل کشانید، ولی در همین افکار بودم که جلال با آغاز مجدد

صحبتش مرا بخود آورد.

فرهاد عزیز: بقول معروف «جانا سخن از زبان ما میگوئی» آیا من در ترجمه عبارت دست بردم یا این تو بودی که برخلاف دستورات پیشوایانت که ابواب تأویل و تفسیر را مسدود کرده‌اند و فرمان داده‌اند که که به صریح عبارات و معنی مصطلح قوم توجه کنید^{۱۱} به خیال خود آن عبارت را ترجمه و تفسیر کردی، البته من تورا در این برداشت غلط چندان مقصر نمی‌بینم زیرا با کمال تأسف باید بگویم که شما جوانان بهائی بلندگوی عقاید و نظرات دیگران شده‌اید هر آنچه که در جلسات تبلیغی فرا میگیرید بدون چون و چرا پذیرفته و در خارج تحویل این و آن می‌دهید و حال آنکه این شرط تحریر حقیقت نیست تو باید بدانی ناروکوتر که لغت عربی و هر دو از اصطلاحات متون

۱۱- عبدالیهاء، گنجینه حدود و احکام، چاپ سوم، ۱۲۸ بدیع، باب ۵۴، صفحه ۳۴۱:

«از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه اسم اعظم این»
 «است که ابواب تأویل را مسدود نمائید و بصریح کتاب»
 «یعنی بمعنی لغوی مصطلح قوم تمسک جوئید... انتهی»

اسلامی است و در معنی کاملاً بایکدیگر مخالفند اولی
سمبل عذاب^{۱۲} و دومی نمایشگر لطف و رحمت^{۱۳} الهی
است از طرفی اعداء و احبباء نیز دو لغت عربی است
که بمعنی دشمنان و دوستان و متضاد یکدیگرند در این
عبارت کوتاه برای دو طبقه متضاد دو پاداش متضاد
(در عین حال متناسب با هریک) بیان شده است.

اعداء — نار

احباء — کوثر

و اینراتو، به هر فردی که مختصر زبان عربی
بداند نشان دهی همچنان ترجمه خواهد کرد که من
برایت گفتم نمیدانم «شعله افروز راه»، «شعله جانبخش
آتش برودت اعراض و...» این مطالب را تواز کجای
این عبارت کوتاه بیرون آوردی؟ بخصوص اینکه بنا
بگفته پیشوایت در کتاب اقدس با این گفتار، خویش را

۱۲- قرآن کریم، سوره ص، آیه ۲۷:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ،

پس وای بر کافران از آتش،

(مراد عذاب جهان واپسین است)

۱۳- قرآن کریم، سوره کوثر، آیه ۱:

«إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَى الْكَوْثَرِ،

ما بتوای پیامبر کوثر را عطا کردیم،

در زمرة تحریف کنندگان کلام خدا قرار دادی زیر او
میگوید:

«إِنَّ الَّذِي يَأْوِلُ مَا نُزِّلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ وَ يُخْرِجُهُ،

عَنِ الظَّاهِرِ إِنَّهُ مِنْ مِمَّنْ حَرَّفَ كَلِمَةَ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ كَانَ،

مِنَ الْأَخْسَرِينَ فِي كِتَابِ مُبِينٍ. ۱۴»

«هر کس آنچه را که از آسمان وحی نازل»

«شده تاویل و تفسیر نماید و معانی عبارات»

«را از ظاهر آنها خارج کند از آنانست که»

«کلام بلند پایه پروردگار را دگرگونه کرده»

«و در کتاب آشکار از زیانکاران است.»

تأسف من بدین علت است که تو با عنوان کردن

آن توجیهاات ناروا به لحاظ مکتب عقیدتی خود بیهوده

در زمرة زیانکاران و آنان که کارشان واژگونه نمودن

کلام خداست قرار گرفتی... از اینها گذشته تو خیال

کرده‌ای در سرتاسر آثار بهائی همین يك مورد ناقض

وحدت عالم انسانی است که اگر توجیه کنی دیگر راحت

خواهی شد.

۱۴- کتاب اقدس و نیز گنجینه حدود و احکام، باب ۵۴

و حال بد نیست به چند نمونه دیگر از این ردیف
توجه کنی تا دیگر از این سلسله توجیهاات بيمورد در-
گذری...

در اینجا جلال از توی کیفش يك جلد کتاب برنگ
آبی بیرون آورد، روی آن نوشته بود: «مجموعه الواح
مبارک» و آنرا باز نموده از صفحه ۲۱۶ چنین خواند:

«أَنْتُمْ يَا حِبَاءَ اللَّهِ كُونُوا سَحَابَ الْفَضْلِ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»

«و آیاتهِ وَ عَذَابِ الْمَحْتُمِ لِمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَ آمَرَهُ»

«ای بهائیان بر مؤمنین بخدا (خود بهاء الله) و»

«آیاتش (کلام او) ابر رحمت و بر منکرین»

«و مخالفین عذاب حتمی باشید.»

آیا اینرا هم میخواهی توجیه کنی و اگر میخواهی
چگونه!!

شاید مفهوم حقیقی عبارات تو را در تعریف
وحدت عالم انسانی در این عبارت از صفحه ۶۸ کتاب
اشراقات و از زبان پیشوایت باید دریافت که:

«قَالَ ابْنُ الْجَنَّةِ وَالنَّارُ، قُلِ الْأُولَى لِقَائِي وَالْآخِرَى»

«نَفْسُكَ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ الْمُرْتَاب.»

«گفت که بهشت و جهنم کجاست، بگو بهشت

«دیدار و وصول بمن است و جهنم و آتش»

«نفس توست ای مشرک شك کننده...»

بد نیست بروی و رساله تسبیح و تهلیل که از کتب
مورد وثوق جامعه بهائی است بخوانی که براساس
دستور مندرج در ص ۲۵ آن بهائیان جملگی باید با
دوستان میرزا حسینعلی دوست و با دشمنانش سخت
دشمن باشند.

آیا اینهاست مفاهیم آن وحدت عالم انسانی؟!
کدامیک را میخواهی توجیه کنی و جامعه بهائیت بر این
نمونه‌ها و دهها موارد مشابه آن چه پاسخی دارد...
در اینجا بود که منم به سخن آمدم و خطاب به
فرهاد گفتم:

فرهاد عزیز: تو در آغاز سخن میگفتی که انسانها
همه بار یکدارند و برگ يك شاخسار...؟؟ اما اینطور
که جلال با استفاده از مدارك معتبر شما می گوید
رهبران شما این چنین برخلاف گفتار سابقت سخن
میگویند جداً که این نوع مطالب سبب سرگردانی

محققین و پی جویانی می شود که بخیال تحقیق میخواهند مطالبی را پیرامون اعتقادات شما دریابند، من فکر می کنم تمام بهائیان باید يك بار دیگر در عقاید خویش تجدید نظر کلی بعمل آورند و آنوقت است که خیلی از حقایق برایشان روشن خواهد شد...

حقیقتش این است که فرهاد چیزی برای گفتن نداشت لذا همچنان بمن خیره ماند، گویا پشیمان بود که چرا آن توجیه نارواری کرد تا این چنین گرفتاری را بدنبال داشته باشد. اما جداً که قیافه او دیدنی بود، همانند طاووسی که بدون توجه به پاهای نازیبایش گول ظاهر آراسته و پروبال رنگین خویش را خورده است و حال که چشم به پاهایش دوخته همه ابهت و سرافرازش تبدیل به خمودی و سرافکنندگی شده است او دیگر آن فرهاد دقایق قبل نبود و من در دل با همه خوشحالی که از رسائی و گیرائی کلام برادرم جلال داشتم در عین حال به خاطر فرهاد سخت آزرده خاطر بودم، از اینکه، نورسته جوانی دست از بینش خویش

بشوید و بی توجه در صدد تبلیغ مطالبی بر آید که خود آگاهی بر حقایق مربوط به آن ندارد و در عین اینکه میگوید: تعصب هادم بنیان انسانی است لیکن متعصبانه در صدد ارائه القائات دیگران (نه پژوهشهای خویش) بر آید و در همین افکار بودم که با اشاره مجدد جلال که میرفت تا مطالبی را از کتابی دیگر بخواند بخود آمدم، او گفت:

فرهاد تو اگر به همین نوشته ها و یا حافظهات مراجعه کنی بیادخواهی آورد که قرآن پیرامون مشرکین چگونه سخن گفت همان مشرکینی که یکی از دستجات بسیار خطرناک در قبال مسلمانها بودند ولی حال بیا و بشنو که راهبرت یعنی همان آقای بهاءالله پیرامون همین مسئله چگونه داد سخن میدهد که:

«ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ أَحْبَاءَ اللَّهِ لِقَاءَ الْمُشْرِكِينَ»
«وَالْمُنَافِقِينَ.» (۱۵)

«پس بدان که خداوند بر بهائیان حتی ملاقات

«مشرکین و منافقین را حرام کرده است»
 و لابد میداننی که از جمله این مشرکین مادو نفر
 هستیم که در مقابل تو نشسته‌ایم و حضور تو در جمع ما
 برخلاف دستورات دینی توست زیرا که:
 «حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در»
 «صحیفه حمراء مذکور مسطور»^{۱۶}

وقتی بنا ببا اعتقاد شما، ما شیعیان از جمله مشرکین
 سرسخت عالمیم دیگر تکلیف نامسلمانان و بی دینان هم
 روشن است.
 بعد از شنیدن این مطالب بود که فرهاد بار دیگر
 لب به سخن گشود اما بخوبی پیدا بود که با زحمتی
 فراوان صحبت میکند همانند غریقی که در آخرین
 دقایق میکوشد تا بهر وسیله‌ای برای نجات متمسک شود،
 این چنین گفت:

جلال تو که این چنین عالمانه نسبت به کتب ما
 صحبت میداری و بخیال خودت مطالبی مناقض با وحدت

۱۶- اشراق خاوری، کتاب رحیق مختوم، جلد اول، صفحه ۵۹۵

عالم انسانی را ردیف کرده‌ای، آیا هیچگاه قرآن را
 از سرتابه‌ها خوانده‌ای؟ چرا شما مسلمانان بمصداق
 ضرب المثل معروف «کورخویش و بینای مردم» هستید
 تو بمن اعتراض میکنی که حضرت بهاءالله ملاقات با
 مشرکان را حرام کرده‌اند، غافل از آنکه، قرآن قتل
 مشرکان را واجب دانسته است و تواز این دفاع میکنی و
 به آن میتازی، آیا همین است روح حقیقت جوئی که
 مرتباً از آن دم میزدی، آیا تو در قرآن نخوانده‌ای
 که: «قاتلوا المشرکین كافة» همه مشرکان را بکشید، آیا
 تو در باره همین مشرکین در قرآن ندیده‌ای که:
 «واقتلوهم حیث تقفتموهم» ایشانرا هر جا که یافتید
 بکشید اگر بخواهم از این سری آیات قرآن برایت
 بخوانم دهها نظیرش را میتوانم ارائه دهم چطور است
 که تو، به این کشت و کشتارها اعتراضی نداری اما برای
 تحریم ملاقات با اینان از طرف رهبران ما این چنین
 جار و جنجال راه میندازی....

در این موقع که سخن فرهاد میرفت تا اوج گیرد

و گفتگو به فریاد تبدیل شود و کاملاً معلوم میشد که کمبود یا نبود منطق خویش را میخواهد با احساسات و بلند سخن گفتن و داد و فریاد راه انداختن جبران نماید، جلال به میان آمد و گفت:

فرهاد عزیز: کمی آرام باش و بیهوده خود را رنج مده چرا توجه نداری این تو بودی که بعنوان يك طرح نو، مسئله وحدت عالم انسانی را پیش کشیدی، این پیشوایان تواند که در این زمینه میگویند:

«اليوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که حتی»
 «ستمگر بیچاره را دستگیر و خصم لدود را»
 «یارودود»^{۱۷}

این شماست که میگوئید:

«همت بر آن گمارید که سبب حیات و بقا و»
 «سرور فرح و راحت و آسایش جهانیان»
 «گردید خواه آشنا، خواه بیگانه خواه مخالف»
 «و خواه موافق»^{۱۸}

۱۷- عبدالبهاء، خطابات، جلد يك، صفحه ۱۴۰

۱۸- عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۲، صفحه ۲۰۶

و باز این شماست که میگوئید:

«تا توانید بیکدیگر عشق ورزید و همدیگر را»
 «پرستش کنید و با بیگانگان نیز آمیزش نمائید»
 «و هر ملحد عنود را پرورش نمائید»^{۱۹}

و سرانجام این رهبران شماست که توصیه میکنند:

«احبای الهی باید مظاهر رحمت عامه باشند»
 «مانند آفتاب بر گلشن و گلخن هر دو بتابند...»
 «و بمثابه ابرنيسان برگل و خار هر دو»
 «بیارند...»^{۲۰}

ودهها مورد شبیه اینها در کتب شماست، سخن من در این است رهبران شما که خویش را این چنین اهل منطق صلح کل میدانند از آنها که اینگونه بایی تفاوتی در مورد انسانها اعم از نیک و بد، گل و خار، و دود و عنود و مؤمن و ملحد صحبت میدارند بعید است که بر اساس عباراتی که قبلاً برایت خواندم چنان بیرحمانه (و در عین حال متناقض با مطالب اخیر) در باره مشرکان و منکران

۱۹- عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۲، صفحه ۱۰۷

۲۰- عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۲، صفحه ۲۰۶

بهاء الله و بهائیت صحبت کرده و اظهار عقیده نمایند....
 جلال در اینجا رو بمن کرده و گفت: دقت کن بین
 چقدر جالب است، آقایان می گویند و وحدت عالم
 انسانی از ابتکارات ماست و در اسلام از آن خبری
 نیست؛ اما وقتی میگوئیم رهبران بهائیت برخلاف این
 ادعا داد سخن داده اند، گویند این چنین عبارات و
 مطالبی در اسلام نیز هست غافل از اینکه، خودشان قبلاً
 اسلام را فاقد آن طرح دانسته اند، خوب اگر چنین
 است که دیگر جای اعتراضی بر قرآن و اسلام نیست و
 عنوان کردن مطالبی نظیر آنچه که ایشان از قرآن
 خواندند که در این زمینه موردی ندارد... بعد هم روبه
 فرهاد کرد و گفت: البته تو خیال نکنی که با آن آیات
 مقطع که خواندی، حرفت را به ثبوت رسانده ای، آنها
 را پاسخ خواهم گفت ولی حال نظرم بر اینست که تو
 بدانی چگونه راه را خلاف رفته ای. فرهاد متأسفم که
 باز هم بگویم در این زمینه نیز بلندگوی عقاید دیگران
 شدی و اگر این زحمت را بخود داده بودی و خودت

قرآن را میخواندی متوجه میشدی مطلب این گونه
 نیست که گمان برده ای.... در این موقع جلال قرآنی
 بیرون آورد و گفت:

آیه اولی که تو خواندی در سوره توبه است منهم
 همانرا مجدداً میخوانم منتهی با این تفاوت که کمی
 دنباله آیه را نیز خوانده ترجمه مینمایم:

«قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» ۲۱

«با قاطبه مشرکان کارزار کنید انسان که با جمع
 شما در کارزارند» آیا بنظر تو این حرف غلط است؟
 کدام منطق عقلی اجازه میدهد که مردمی با اعتقاد به
 صلح کل بایستند و کشته شوند و دم بر نیآورند باین عنوان
 که مابه وحدت عالم انسانی معتقدیم.

این خلاف منطق علم و عقل است و چنین وحدت
 عالم انسانی هیچگاه مورد اعتماد اسلام و مسلمانها
 نبوده و نیست زیرا که برخلاف فطرت و نهاد بشریست،
 قرآن می فرماید: با آنان که بجان شما افتاده اند و با

شما می‌جنگند کارزار کنید آیا این نادرست است؟ البته اگر آیه آنطور بود که تو خواندی و بیجهت دستور قتل مردمی را داده بود جای بحث و گفتگو داشت ولی ملاحظه کن که مرتبان تو و صدها جوان نظیر تو که این مطلب را تعلیم میدهند چگونه مرتکب خیانت میشوند، کلام خدا را تقطیع میکنند تا منظور واهی خویش را ثابت نمایند زهی ببعدها...

آیه دیگری که خواندی قسمت مختصری از یکی از آیات سوره بقره بود که من آن آیه را به ضمیمه آیه جلوتر برایت میخوانم:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا»
 «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
 أَقْبَضْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمْ وَالْفِتْنَةُ
 أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»
 «حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
 جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» ۲۲

«در راه خدا کارزار کنید با آنان که به کارزار»

«شما آمده‌اند اما تجاوز نکنید که خدا»
 «متجاوزان را دوست ندارد آنان را بکشید»
 «هرجا که یافتید (هم آنان که به جنگ و»
 «کشتار شما آمده‌اند) و انسان که شما را»
 «از دیارتان بیرون کردند اخراجشان کنید که»
 «فتنه بمراتب از کشتار سخت‌تر است و شما»
 «در مسجد الحرام مادام که آنان دست برویتان»
 «باز نکرده‌اند کارزار نکنید و اگر در آنجا»
 «به جنگتان آمده بکشتارتان پرداختند شما نیز»
 «آنان را بکشید که این جزای کافران است.»

فرهاد عزیز: من مسلم میدانم که اگر در جلسات درس تبلیغ شما این آیه بصورت کامل با توجه به زمینه‌های قبلی خوانده میشد امروز تو این چنین ناآگاهانه سخن نمی‌گفتی و این چنین است تکلیف نوع استدلالاتی که در این مورد و سایر موارد مبلغین به شما تعلیم میدهند، لذاست که همه تقصیر متوجه تو نیست بلکه بخش عمده‌ای بعهده آنانست که میکوشند تا شما را در این جو جامد به لحاظ فکری نگاه دارند.

در اینجا من با خواندن يك آیه دیگر از قرآن تکلیف کلی کار را برای تو و همه کسانی که با تو سل به این آیات بریده شده میخوانند اسلام را نظامی آدمکش و تجاوزکار و جلاد معرفی کنند روشن مینمایم که بدانید اسلام شریعت معتدل است نه تنها دین مهر و رزیدن خالص است و نه به تنهایی در زمینه قهری قدم برمیدارد، بلکه جامع بین مهر و قهر و جلال و جمال است:

«فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوْا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى»
«عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ» ۲۳

«هر آنکس که بر شما تعدی و تجاوز کرد»
«درست همانند آن تجاوز و تعدی را پاداشش»
«دهید و از خدا پرهیزید.»

این منطق روشن اسلام است ۲۴ که منطبق با علم و عقل میباشد.
اما آنان که میگویند:

(۲۳) قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۹۱
(۲۴) خواننده عزیز شاید در اینجا گمان برد که اگر چنین است و اسلام در عین حال دستوراتی در قلع و قمع تجاوزکاران و نظامی-آنان داده است پس چرا به مطالب مشابهی از بهائیت در گفتگوهای

«دشمن خونخوار را نباید آزار رسانید.» ۲۵
آنان که دستور میدهند:
«بعالم انسانی مهربانی کنید، بیگانگان را»
«مانند آشنا معامله نمایید و اغیار را بمشابه یار.» ۲۶
چنین مردمی دیگر نباید در متون اعتقادیشان آن عبارات هراسنده وجود داشته باشد.
آتش برای دشمنان، تحریم ملاقات مخالفان، مخالف مساوی جهنم، عذاب حتمی برای منکران و....

فرهادجان این خلاصه سخن من است که وحدت عالم انسانی ادعائی تو، با این نمودارها که رهبرانت بدست داده اند اساساً هیچگونه قابلیت توجیه ندارد،

پیشین اعتراض شد باید توجه داشت که قبلاً نیز اشاره شد اسلام اگر وحدت عالم انسانی را عنوان میکند نه بصورت صلح کل و جنبه رویائی آنست که پاروی واقعیتها بگذارد و لذا ضروری است که چنین دستوراتی هم داشته باشد.

اما بهائیان با آنهمه عبارات نقلی که قبلاً آمده پیام آوران صلح کلند و لذا نباید عباراتی آنچنان متناقض داشته باشند
(۲۵) عبداللهها، مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۶۱
(۲۶) عبداللهها، مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۶۰

بحدی که دیدیم حتی سروصدای خود آنان نیز درآمده است زیرا پس از آنکه گفتند:

«گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و»

«ختامشك معطر بمشام رسانید.»^{۲۷}

مجبور شدند بگویند:

«مثلا اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمائی،»

«این ظلم به گوسفند است.»^{۲۸}

و با این عبارات متناقض پیروان خویش را در میان امواج خروشان و سهمگین در این دریای اجتماع سرگردان و رها ساخته‌اند و عجباً که معدودی از اینان که می‌روند تا غرق شوند و یادشان از خاطره‌ها محو گردد باز در همان حال هم می‌گویند همه باز... يك ... دارید ... و برگ ... يك ... شاخسار...

فرهاد عزیز، باین تصور نباشی که قصدم از این سخنان توهین بتو و عقابدت میباشد. غرضم از این مطالب آن بود که بتو برادر عزیزم توصیه کنم که آزاد

(۲۷) عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۶۰

(۲۸) عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۲۱۲

فکر باشی و بحق و واقع در تحری حقیقت بکوشی نه اینکه خوب سخن بگوئی اما از عمل به آن فرسنگها دور بمانی آخر این چه وحدت عالم انسانی است که پیشوایان شما حتی در محدوده كوچك خانواده خویش نتوانسته‌اند بدان جامه عمل بپوشانند؟ اینان وحدت خانوادگی را نتوانستند حفظ کنند و تو چگونه مبتکران و وحدت علم انسانیشان می‌خوانی؟ مگر میرزا حسینعلی برادر عزیزش صبح ازل را به لقب یا ایها الحمیر^{۲۹} یعنی ای الاغ نخواند مگر هم او برادرش را به لقب عجل^{۳۰} یعنی گوساله نخواند و در موارد زیادی از کتاب بدیع به او بدنگفت و نسبت ناروا نداد که البته شاید هم روا زیرا که گفته‌اند:

«اهل البيت ادري بما فی البيت»^{۳۱}

مگر همین عبدالبهاء نبود که با برادرش «میرزا محمدعلی» بجان هم افتاده یکدیگر را دزد، ابلیس، مرکز

(۲۹) بهاءالله، کتاب بدیع، صفحه ۱۷۴

(۳۰) اشراق خاوری، مائده آسمانی، جلد ۱، صفحه ۶۴

(۳۱) اهل يك خانه از دیگران به خصوصیات آن خانه و خانواده دانانند.

نقض شیطان، مرکز نفی و... ۳۲ خواندند؟؟ و بعد هم مگر تو از روابط شوقی و اطرافیانش آگاه نیستی.؟؟
 خلاصه بطور اجمال، تو که در زمره روشنفکران قلمداد میشوی باید بیشتر تحقیق کنی و منصفانه قضاوت نمائی زیرا مردم جامعه ما از نسلی که در دست خود برای ترتیب دادن آینده‌ای بهتر پرورانده‌اند انتظاراتی بس فراوان دارند که این کوتاه‌فکریها و کج‌اندیشیها درست در خلاف جهت این خواسته منطقی آنانست در عین حال تو باید مرا ببخشی که زیاد صحبت کردم ولی باز هم تکرار میکنم از آنجا که چشم امید به ادامه این مباحث با تو نداشتم لذا سعی کردم بطور فشرده يك سری مطالب مورد نظرم را در این زمینه طرح کنم، آرزو دارم همینطور که سریع حرفهای مرا نوشتی بروی و هر چه زودتر ضمن تماس با افرادی که آنانرا شایسته حل مشکلات اخیر میدانی ره‌آوردی برای من و صدها امثال من که سالهاست مشتاقانه در انتظار دریافت پاسخ این

گونه مطالب هستیم بیاوری.

در این موقع جلال کتابهایش را جمع کرد و فرهاد هم که گوئی ساعتها انتظار چنین لحظه‌ای را داشت موقعیت را برای ختم جلسه بسیار مناسب دیده از جا برخاست و ضمن خداحافظی بسردی از ما جدا شد، من و جلال هم از یکدیگر جدا شدیم در حالیکه يك بار دیگر آنچه‌را که در این بعد از ظهر داغ برایم اتفاق افتاده بود در خاطره‌ام مرور میکردم که موقتاً این فکر را متوقف کنم و باز به مصداق روز از نو روزی از نو به سراغ کتابهای درسیم بروم...

فردا صبح زودتر از هر روز آمدم و با اندک جستجویی جلال را پیدا کردم و هر دو باهم جلوی پله‌ها بانتظار فرهاد به گفتگو پرداختیم و من از این فرصت استفاده کردم و برخی نکات را در زمینه سخنان دیروز از وی سؤال میکردم و یاد داشته‌های خلاصه‌ای را نیز که مبنای همین نوشته قرار گرفت به او نشان دادم و وقت میگذشت ولی گوئی فردای فرهاد هنوز نیامده بود،

زیرا آن روز و حتی چند روز بعد موفق به پیدا کردن او نشدیم و این برای من بسیار عجیب بود، ولی بعکس جلال هیچ اظهار تعجبی نمی‌کرد، گوئی اساساً چنین انتظاری را داشته است... بیش از يك هفته از این ماجرا گذشته بود که متوجه فرهاد شدیم، نمیدانم حمل بر تعصب میکنید یا نه ولی باور کنید که غافلگیرش کردیم و الّا داشت فرار میکرد تا با ما روبرو نشود اما دیگر دیر شده بود. بعد از سلام و احوالپرسی جلال گفت دوست عزیز چه شد که فردای تو این چنین طولانی شد مادر آرزوی دریافت پاسخهای توجان بلب شدیم، آیا بابرگان امر به صحبت نشستی و آیا مشکلات مرا آسان نمودی؟؟....

فرهاد که با ناراحتی و رنگ پریدگی چشمگیری صحبت میرد گفت:

بچه‌ها خیلی متأسفم از طرف تشکیلات بمن دستور داده شده که باشما صحبت نکنم، اینرا گفت و دستش را از میان دستهای جلال کشید و سرعت از ما دور شد در حالیکه جلال به او میگفت:

فرهاد مواظب باش طرد نشوی تماس با ما خطر طرد برای تو دارد، بهوش باش....

من به جلال گفتم که طرد دیگر چیست؟ او گفت هیچ این مدعیان وحدت عالم انسانی هر وقت مصلحت بدانند افراد را از داخل جامعه خود اخراج میکنند و این خود یکی دیگر از مظاهر آن تعلیم جهانی یعنی وحدت عالم انسانی است و شوقی افندی درباره روابط بهائیان با این گونه مطرودین اظهار میدارد که:

«بامنفصلین روحانی بهائی سلام و کلام جایز»
 «نیست و منفصلین اداری را نباید به مجالس»
 «عمومی دعوت کرد.»^{۳۳}

و همچنین در کتاب مائده آسمانی جزء ۸ صفحه ۷۴ آمده است:

«ولکن با نفوس معرض که اعراضشان ظاهر»
 «شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه»
 ملاحظه میکنی که پیشوایان بهائی با ایجاد چه

۳۳ - اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام چاپ ۴، باب ۷۶ که متأسفانه از چاپ چهارم به بعد این مطلب را حذف کردند

حصاری آهنین میکوشند که باغیربهایان این چنین رفتار نمایند ولی با کمال شجاعت با هر که صحبت کنند خواهند گفت:

همه باریک دارید و برگ يك شاخسار. سراپرده یگانگی برافراشته شد. وحدت عالم انسانی...

و من هنوز در طول برخوردها و گفتگوهای فراوانی که با اینان داشته‌ام نتوانسته‌ام این تناقض را حل نمایم زیرا که حل شدنی نیست.

بله دوست عزیز این آقایان که نزد افراد غیرمطلع آن چنان اظهار فضل میکنند که گوئی «سقراط زمانند و بر کرسی درس جالس» این چنین نزدیک مسلمان که مختصر اطلاعی از معتقدات خود و ایشان دارد، عاجزند و فراری و خائف.

آری آن سوی چهره اینان که ظاهری دلفریب و کلامی دلنشین دارند چنین ملال آور و دهشتناک است و بدینسان دوروی این چهره‌ها سخت در پیکار یکدیگرند... از آنروز به بعد میان من و جلال محبتی پی گرفته ولی بدنیست بدانید حال هم که مدت‌ها از آن ماجرا

میگذرد، فرهاد هر وقت من و یا جلال را می‌بیند سرش را سوئی دیگر نموده و راهش را می‌چرخاند و پای بگریز میگذارد همانند کبکی که... و تازه من فهمیدم که چرا در طول این گفتگو جلال چندین بار نسبت به ادامه این بحث اظهار ناامیدی کرد گوئی او بخوبی میدانست که اینان چگونه در برابر منطق اسلامی عاجزند و در عین حال عنان اختیار خویش را بدست تشکیلاتی اینسان دوچهره داده‌اند که بادانائی نسبت به عدم توانائی جهت حل این مشکلات عقیدتی همچنان مطیعان بی‌اراده تشکیلاتند و با اینهمه خویش را متحریبان حقیقت و مخالفان را متهم به سرسختی و تعصب و تقلید کورکورانه میدانند.

من از همان روز فهمیدم هر فرد مسلمان اگر میخواهد بحق مسلمان باشد و اسلامش صورت منطقه‌ای و جغرافیائی نداشته باشد نه تنها باید در صدد کاوشهای دینی نسبت به معتقدات خویش برآید بلکه، نگران اطرافیان خویش هم باشد و نسبت به دیگر مکاتب خصوص آنان که رنگ دینی دارند اطلاعاتی بدست آورد تا

بهنگام نیاز خود در صدد تنویر افکار دیگران بر آید. پرویز اولین کسی بود که در این طرز تفکر جدید من از دست القائنات نادرست بهائیان آسوده شد لابد پرویز را میشناسید همانکس که در آغاز این حادثه گرفتاریش نسبت به این مسائل عامل عمده‌ای برای تحریک من نسبت به مطالعه و مراجعه در این زمینه شد.

من از دوستی جلال کمال استفاده را بردم و حال خودم نیز وقتی موردی پیش می‌آید نه تنها میتوانم از عقایدم دفاع کنم بلکه، قادرم تا برای دوستان دور از حقیقت خویش نیز در کمال دلسوزی مطالبی را بیان دارم باین امید که بتوانم بخشی از وظایفم را در قبال همراهانم در این زندگی پرتلاطم باهمه فراز و نشیبهایی که دارد انجام دهم.

حقیقت اینست که غرضم از نوشتن این واقعه آن بود که فکر کردم شاید این حرفها بکار شما خواننده عزیز «که مانند من در این اجتماعید و گریبانگیر سلسله مسائلی این چنین» هم بیاید در اینصورت همه باید جلال و آنان که جلالها را پرورش میدهند سپاس گوئیم که علیرغم

همه نابسامانیهای اجتماعی این چنین خویش را در قبال مسائل جامعه مسئول احساس مینمایند.

باین امید که بعدها نیز در این زمینه باشماخواننده وفادار سخن گفته از آن سوی چهره‌ها باهمه نکات مبهم و تاریک ولی در عین حال فریبنده‌ای که در این سوی دارند صحبت‌های تازه‌تری بمیان آورم بهمین جا باشما وداع گفته بخدای سپارمتان.....

